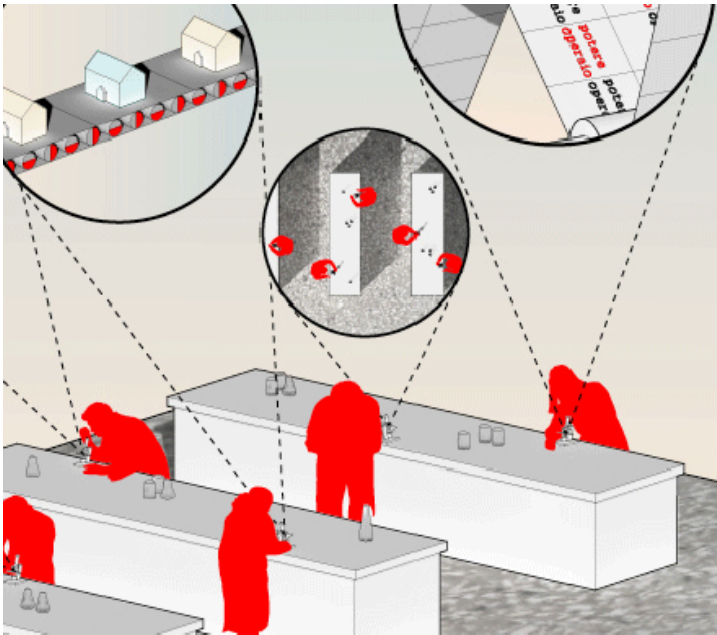


# کارگر گرای فراسوی فوردیسم: تبارشناسی کارگر گرای ایتالیایی

سر جیو بولونیا



ترجمه‌ی ساسان صدقی‌نیا



مقاله‌ی حاضر تلاشی برای شناخت نحوه‌ی کمک میراث نظری کارگرگرایی ایتالیایی (*l'operaiismo italiano*) به درک واقعیت کار در عصر پسافوردیسم است. سرجیو بولونیا استاد تاریخ جنبش‌های کارگری در دانشگاه‌های آلمان و ایتالیا و یکی از نویسندگان و فعالان مبارز جنبش اتونومیستی ایتالیا بود که در راه‌اندازی نشریاتی چون «طبقه‌ی کارگر» و «اول ماه مه» مشارکت داشت و بعد از سرکوب جنبش از دانشگاه اخراج شد. از آثار او می‌توان به «طبقات میانی بدون آینده» (۲۰۰۷)، «مه ۶۸ در فرانسه» (۲۰۰۸)، «بانک‌ها و بحران‌ها» (۲۰۱۳) و «توفان کامل روی دریاها» (۲۰۱۷) اشاره کرد.

\*\*\*

نظام فکری که تحت‌عنوان «کارگرگرایی ایتالیایی» نامیده شده سیستمی ارگانیک نیست که در یک متن اساسی یا در برخی از کتب مقدس محصور شده باشد. بلکه مجموعه‌ی مشارکت‌های نظری گوناگون از سوی برخی از روشنفکران مبارز است که نشریات «دفترهای سرخ» و «طبقه‌ی کارگر» را تأسیس کردند. کسانی مانند رانیرو پانزیری، ماریو ترونٹی، آنتونیو نگری و رومانو آلکواتی پایه‌های این نظام فکری را بنیان نهادند و دیگرانی مانند گاسپار دِ کارو، گویدو بیانکینی، فریوچو گامبینو و آلبرتو مانیگای، مشارکت‌های اساسی در زمینه‌هایی خاص داشتند که افق تفکر کارگرگرایی را تکامل دادند و نقش یک «نظام» منسجم درونی در حوزه‌هایی مانند تاریخ‌نگاری، کشاورزی، مهاجرت و قلمرو به آن بخشیدند.

## کارگرگرایی و فوردیسم

تجربه‌ی گروه‌های کارگرگرا در دوره‌ای از تاریخ شکل گرفت که به نظر می‌رسید در جوامع سرمایه‌داری هیچ بدیلی برای تولید انبوه وجود ندارد. ویژگی تولید انبوه شرکت‌های بزرگی است که قادر به صرفه‌جویی در مقیاس کلان هستند. کارخانه‌ی بزرگی که در آن هزاران کارگر به‌طور فزاینده‌ای عملیاتی ساده را انجام می‌دادند در حالی که ماشین‌ها عملیات پیچیده‌تر را برعهده داشتند. به نظر می‌رسید این اوج یک

روند تاریخی است که منشأ آن در تولد صنعت‌گرایی بود. تولید انبوه بهترین راه برای تولید کالاهایی ارزان در بازار بود و همه از جمله همان کارگرانی که آنها را تولید می‌کردند، می‌توانستند آنها را بخرند حتی اگر شامل کالاهای پیچیده‌ای مانند خودرو می‌شد. بنابراین شرایط برای تحقق یکپارچگی غیر قابل‌جایگزین تولید انبوه یعنی مصرف انبوه ایجاد شد.

کشورهایی که انقلاب کمونیستی در آنها پیروز شده بود نیز چنین نظام کامل و کارآمدی را پذیرفته بودند. در واقع انقلاب کمونیستی در کشورهای پیروز شده بود که نظام هنوز بسیار ناقص، توسعه‌نیافته بود یا حتی وجود نداشت، پیروز شده بود. دولت‌هایی که از انقلاب برخاستند و با سازماندهی آن به مجتمع‌های صنعتی بزرگ با هزاران کارگر، توسعه‌ی نظام تولید انبوه را تکامل بخشیده و آن را به کشاورزی نیز گسترش دادند. در غرب این سیستم را برای راحتی «فوردیسم» می‌نامیدند زیرا کامل‌ترین کاربرد عملی و نظری خود را در سازماندهی کارخانه‌های خودروسازی هنری فورد یافته بود. ایده‌ی اصلی کارگرگرایی، که آشکارا و امدار تئوری مارکسی بود، این بود که کارخانه‌ای بزرگ با هزاران کارگر می‌تواند به یک زمین بزرگ حاصلخیز برای یک پروژه‌ی انقلابی و از محل تولید انبوه به فضایی رها از ستم سرمایه‌داری تبدیل شود. قرار بود سرمایه‌داری در خانه‌ی خودش زندانی و دیوارهای خانه‌اش تبدیل به میله‌های زندان‌اش شود. کار فوردیستی در خط مونتاژ قرار بود به محل تمرین سوژه‌ی انقلابی یعنی کارگران توده تبدیل شود. همان‌طور که دیدیم ایده‌ی اولیه‌ی کارگرگرایی در نقشی بود که برای سرنگونی فوردیسم ایفا می‌کرد. بدون سازماندهی اجتماعی مانند کارخانه‌ی فوردیستی، کارگرگرایی در بسط پروژه‌ی انقلابی خود با مشکل مواجه می‌شد، کارگر توده به‌عنوان یک طبقه در یک سیستم تولیدی با ویژگی‌های تکنولوژیکی خاص شکل می‌گرفت، او با این نظام یکی شده بود چرا که وسایل زندگی‌اش را برای او فراهم می‌کرد. کارگر توده بیش از همه یک کارمند حقوق‌بگیر بود، ساختار فیش حقوقی او متشکل از یک بخش ثابت، حقوق پایه و یک بخش متغیر مرتبط با بهره‌وری و موارد دیگر بود که با بسیاری از دستاوردهای قراردادی مانند بهبود تورم، کمک هزینه‌ی عائله‌مندی، اضافه‌کاری، پاداش تولید، غرامت کار شبانه یا کار مضر و غیره مطابقت داشت. سازماندهی تولید فوردیستی تنها نظام غالب درون کارخانه نبود، بلکه طرح‌های

سفت و سخت خود را برای جامعه، تحرک درون و برون شهری، سکونت‌گاه‌های مسکونی و ساعات کار مغازه‌ها نیز برنامه‌ریزی می‌کرد. هزاران کارگر پس از کار در شیفت شب، صبح زود کارخانه را ترک می‌کردند و هزاران نفر بیرون دروازه‌ها منتظر ورود به اولین شیفت صبح بودند. این بهترین زمان برای توزیع و پخش اعلامیه‌های گروه‌هایی مانند «طبقه‌ی کارگر» و «قدرت کارگری» بود، اعلامیه‌هایی که تقریباً همیشه پس از یک فرایند طولانی «تحقیق مشترک»، گفتگو و تبادل نظر و رد و بدل کردن اطلاعات بین مبارزان کارگرگرا و کارگران، بر اساس نشانه‌های ارائه شده توسط کارگران همان کارخانه‌ها نوشته می‌شد. بنابراین کارگرگرایی از همه‌ی جهات تصویر سرنگونی فوردیسم بود، با فوردیسم یکی بود و در همزیستی با آن زندگی می‌کرد، کارگرگرایی بدون جامعه‌ی فوردیستی، بدون تولید انبوه و بدون کارگر توده قابل تصور به نظر نمی‌رسید.

با مرگ فوردیسم، کارگرگرایی هم می‌بایست می‌مُرد. جامعه‌ی پسا فوردیستی، جامعه‌ی اطلاعاتی، جامعه‌ی موج سوم و مالی‌گرایی، بی‌ثبات‌کاری و مستقل‌کاری، باید برای کسانی که در مورد فوردیسم آموزش دیده بودند غیر قابل درک می‌بود. کارگرگرایی باید به آرامی از بین می‌رفت، زیرا فیگور کارگر توده در جوامع غربی به طور فزاینده‌ای حاشیه‌ای می‌شد. در عوض این اتفاق نیفتاد، مبارزان، فعالان و روشنفکرانی که تجربه‌ی مشترک کارگرگرایی را داشتند، بهتر از دیگران می‌توانستند ویژگی‌های شکل‌گیری سرمایه‌داری جدید را درک کنند که برای راحتی کار ما آنرا «پسافوردیسم» نامیدیم. در واقع از میان همه‌ی سازمان‌ها و گروه‌های فراپارلمانی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ در ایتالیا فعالیت می‌کردند، وارثان کارگرگرایی تنها کسانی بودند که با موفقیت تلاش کردند نظریه‌ی جدیدی از رهایی را بسط دهند که می‌توانست در جامعه‌ی پسا فوردیستی عملی شود. آن‌ها تنها کسانی هستند که توانسته‌اند تکامل سرمایه‌داری را از هنری فورد تا استیو جابز دنبال کنند و تحلیل‌ها و عملکرد سیاسی قانع‌کننده‌ای را درباره‌ی کار مزدی و بی‌مزد ارائه کنند. اما همه‌ی این‌ها چگونه ممکن شد؟

## نقش روشنفکران

در ابتدا باید به خاطر داشت که کارگرگرایی یک بازطراحی ساده از آنارکوسندیکالیسم یا کمونیسم چپ نبود، کارگرگرایان هرگز باور نداشتند که نظام سرمایه‌داری در محاصره‌ی تضادهای صنعتی گسترده و با طبقه‌ی کارگری تهاجمی و مایل به جلوگیری از تولید و هر گونه فعالیت زیردستانه که اعتصاب‌های عمومی و طولانی مدت را دنبال می‌کند، فرو خواهد ریخت. این آرمان‌شهرها به سنت کارگرگرایی تعلق ندارند، حتی اگر تکنیک‌های تضاد صنعتی که کارگرگرایی به دنبال ترویج آن بود، شبیه آنارکوسندیکالیسم باشد. کارگرگرایی هرگز به ساده‌انگاری و شعارهای آسان، به قیمت این که تمرینی روشنفکرانه یا افراط در تفکر انتزاعی به نظر رسد، تن نداده است. اولاً، کارگرگرایی هرگز ادعا نکرده است که می‌تواند راه شورش یا انقلاب را به کارگران «بیاموزد»، برعکس، عمل کارگرگرایی «تحقیق مشترک» صرفاً به این معناست که مبارز باید از کارگران «یاد بگیرد»، باید بداند چگونه به حرف‌های آن‌ها گوش دهد، و در عین حال همیشه نقش خود را به‌عنوان یک روشنفکر حفظ کند که به او امکان می‌دهد ابزارهای فکری و تحلیلی را منتقل کند که می‌تواند برای کارگری که قصد دارد با مسیر جمعی رهایی روبرو شود، مفید باشد. کارگرگرایی همواره نگرش پوپولیستی را که در دهه‌ی ۱۹۷۰ در میان مبارزان گروه‌های فراپارلمانی ایتالیا بسیار رایج بود، رد کرده است. روش‌هایی که فعالان مبارز خود را به شکل کارگر در می‌آوردند، لباس‌های آبی می‌پوشیدند تا شبیه کارگران شوند و خاستگاه بورژوایی خود را به شکلی خجل پنهان کنند. برعکس، کسی که سعادت این را داشته که بتواند درس بخواند، دانشگاه برود، ابزارهایی داشته باشد تا دانش خود را ارتقا بخشد، روحیه‌ی انتقادی را پرورش دهد، کسی که این بخت را داشته که بتواند در خارج از کشور تحصیل کند، زبان بیاموزد، اندیشه‌ی سرمایه را بهتر و از نزدیک بشناسد، کسی که این شانس را داشته که تاریخ جنبش کارگری و اندیشه‌ی مارکسیستی را بشناسد، موظف است ابزارهای معرفتی را به حداکثر رسانده و آثار خود را به بالاترین درجات تولید علمی برساند و دانش و مهارت خود را در دسترس همگان به‌ویژه کارگران قرار دهد. او باید خود را به‌عنوان سلولی از یک ساختار خدماتی تصور کند. با این نگرش کارگرگرایان برخوردی تحقیرآمیز صورت

گرفت. آن‌ها را «پروفیسور» نامیدند، در واقع حتی زمانی که نمایندگان اصلی آن‌ها نقش‌های آکادمیک داشتند (از نگری تا ترونتی، از آلکواتی تا گامبینو، از بیانکینی تا مانیاگی)، همیشه تدریس‌شان را به‌عنوان یک مأموریت سیاسی انجام داده‌اند و همیشه به‌گونه‌ای تحقیق کرده‌اند که گویی یک «تحقیق مشترک» در میان بوده و در نشریات علمی و مطالب تبلیغاتی - سیاسی خود به یک زبان مشترک صحبت کرده و نوشته‌اند. اصل تنظیم‌کننده‌ی زندگی آن‌ها به‌عنوان روشنفکر این بوده که همیشه خودشان باشند، نه این که خود را بین نقش استاد و مبارز تقسیم کنند، روزها دانشگاه و شب‌ها یا آخر هفته‌ها کارگر باشند. در واقع آن‌ها تنها اساتید دانشگاهی بودند که به زندان افتادند یا از دانشگاه اخراج شدند. سرکوب به صورت گزینشی آن‌ها را هدف قرار داده بود.

### طبقه‌ی کارگر مانند ارگان‌سیمی پیچیده

با توجه به آن‌چه گفته شد به‌راحتی می‌توان فهمید که نظام فکری کارگرگرایی طرح‌وارگی و ساده‌سازی را نمی‌پسندد، برعکس، با آگاهی از پیچیدگی شدید واقعیت سرمایه‌داری، سعی می‌کند این واقعیت را به‌خوبی درک کند و از جنبه‌های آشکار و پنهان آن آگاه شود. می‌توان گفت که به حریف خود بسیار فکر می‌کند و می‌داند که باید با یک قدرت متمایز، وحشیانه و در عین حال اغواگر مبارزه کند. دست‌کم گرفتن حریف واقعاً احمقانه و محکوم به شکست است. اولین جنبه از نظام سرمایه‌داری که کارگرگرایی به آن توجه داشت، فناوری بود. خوانش خلاقانه‌ی رانیرو پانزیری از «قطعه‌ی ماشین‌ها»<sup>۱</sup> مارکس در شماره‌ی اول «دفترهای سرخ» محرکی تعیین‌کننده بود.<sup>۱</sup> فناوری یک کار ترکیبی است و نقشی دوسویه ایفا می‌کند، زیرا کارگر را از برخی فعالیت‌های خسته‌کننده «آزاد» می‌کند، اما در عین حال او را تحت کنترل بیشتر و

<sup>۱</sup> Raniero Panzieri, "Sull'uso capitalistico delle macchine nel neocapitalismo," in *Quaderni Rossi* ۱ (۱۹۶۱): ۵۳. English translation: "[The Capitalist Use of Machinery: Marx versus the Objectivists](#)," trans. Quintin Hoare, available via libcom.org.

سخت‌تری قرار می‌دهد. فناوری این قدرت را دارد که نوع خاصی از نیروی کار را شکل دهد، برخی از ویژگی‌های حرفه‌ای آن را تعیین کند و همچنین می‌تواند پیامدهای خاصی در ذهنیت، فرهنگ و در نتیجه در کنش سیاسی داشته باشد. کارگرگرایی معتقد است که فناوری قدرت تعیین «ترکیب‌بندی فنی طبقه‌ی کارگر» را دارد. بیایید با یک مثال توضیح دهیم. در کارخانه‌های خودروسازی دهه‌ی ۱۹۷۰ بخش‌هایی بودند که کارگر با ماشین رابطه‌ای فردی داشت، همه‌ی اسرار آن‌را می‌دانست، می‌توانست آن‌را آماده و تجهیز کند و به دانش خود که منشأ قدرت کوچک او نیز بود بسیار افتخار می‌کرد. این افراد کارگران حرفه‌ای و با آگاهی قوی نسبت به نقش خود بودند که به اصطلاح جزو «اشرافیت کارگری» محسوب می‌شدند و به‌طور کلی مبارزترین بخش میان کارگران نیز بودند، بسیاری از آن‌ها کمونیست بودند و کمونیست بودن خود را نتیجه‌ی طبیعی این تخصص و شایستگی می‌دانستند. این شایستگی نه تنها در مورد انواع ماشین‌هایی مانند ماشین پرس، ماشین تراش، دستگاه بُرش یا دستگاه جوش که به آن‌ها سپرده شده بود، بلکه در مورد کل چرخه‌ی تولید صدق می‌کرد. کارگران حرفه‌ای هر گوشه‌ی کارخانه را می‌شناختند و بنابراین قادر به سازماندهی اعتصاب‌های ناگهانی و توقف نقاط حیاتی چرخه‌ی تولید بودند. آن‌ها دانش خود را به جوان‌ترها منتقل می‌کردند، اما در عین حال احساس قدرت به معنای سلسله‌مراتبی آن را داشتند و معتقد بودند که وجود یک سیستم مزدی بسیار متمایز میان کارگران صحیح است چرا که جوان باید پله‌های تخصص را طی کند. با این حال، در بخش‌های دیگر کارخانه، خطوط مونتاژ وجود داشت، یعنی نوعی فناوری که اجازه‌ی رویکرد فردی را نمی‌داد و جایی بود که کارگران زن و مرد می‌توانستند بدون هیچ مدرکی وارد شوند. در میلان در آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰ در کارخانه‌های الکترومکانیکی، جایی که کار روی زنجیر اغلب به اندازه‌ی کار روی ماشین سنگین نبود، زنان در بخش‌های مونتاژ استخدام می‌شدند، بدیهی بود این کارگران دستمزد بسیار کم‌تری نسبت به کارگران بخش ماشین‌ها دریافت می‌کردند. این بخش از طبقه‌ی کارگر همان چیزی بود که کارگرگرایی با نام «کارگر توده» تعریف می‌کرد. کارگر توده ذهنیتی بسیار متفاوت از کارگر حرفه‌ای اشرافیت کارگری و در نتیجه خواسته‌هایی متضاد داشت: افزایش دستمزد برابر برای همه، لغو قطعه‌کاری فردی. ادعاهایی که احتمالاً در گوش کارگر کمونیست قدیمی که

به‌عنوان ابزارساز روی ماشین‌های فردی کار می‌کرد، کفرآمیز به نظر می‌رسید. وقتی کارخانه در دهه‌ی ۱۹۸۰ از هم پاشیده و تکثیر شد و سپس فناوری اطلاعات گسترش پیدا کرد، چه اتفاقی افتاد؟ کارگران کارخانه‌ها، ماهر یا غیرماهر، کارگران توده یا غیر، تا حدی جای خود را به روبات‌ها داده و اخراج شدند چرا که تولید به کشورهای نوظهور منتقل می‌شد و کارگران قدرت اجتماعی خود را از دست می‌دادند، سنت کمونیستی توسط احزاب چپ آب می‌رفت و طبقه‌ی کارگر دیگر سوژه‌ای سیاسی محسوب نمی‌شد. آنچه اتفاق افتاده این است که دنیای کار با فناوری‌های جدید سازگار می‌شود و به‌عبارت دیگر توسط فناوری‌های جدید شکل می‌گیرد. کسانی که از تجربه‌ی کارگرگرایی می‌آیند، ابزارهای فکری در اختیار دارند که آن‌ها را قادر به درک آن‌چه در حال رخ دادن است می‌کند. همان‌طور که قبلاً رابطه‌ی بین کارگر حرفه‌ای و ماشین انفرادی یا بین کارگر توده و خط مونتاژ را مشاهده می‌کرد، اکنون نیز رابطه‌ی بین کامپیوتر شخصی و فردی که پشت آن می‌نشیند را مشاهده و دو روش کار کاملاً متفاوت را مقایسه می‌کند: یک روش کار فوردیستی که دارای چارچوب سازمانی سفت و سخت با هزاران نفر در فضاهای اختصاصی است، و یک روش کار انفرادی و بدون فضاهای اختصاصی که قادر به تعیین ضرب‌آهنگ کاری خود و دسترسی دائمی به یک جهان بالقوه نامحدود از اطلاعات است. در لحظه‌ی اول انسانی که روی کامپیوتر شخصی کار می‌کند مانند یک معما به نظر می‌رسد. آیا او یک انسان آزاد است؟ آیا او نسبت به بردگی کارگر در خط مونتاژ آزادی بیشتری دارد؟ ظاهراً بله. آیا او قدرت دارد؟ قدرت چانه‌زنی با کارفرمای خود؟ کارگران چقدر قدرت داشته‌اند تا به‌طور جمعی تولید را متوقف ساخته و با مدیریت برخورد داشته باشند؟ ظاهراً نه. در واقع قطعاً نه، قدرت اجتماعی فقط با ائتلاف و اتحاد به دست می‌آید، فرد به‌تنهایی همیشه فرمان‌بردار باقی می‌ماند. همان‌طور که میشل سر فیلسوف فرانسوی می‌گوید: «ارتباط جایگزین جامعه شده است»، کارگر با کارگران دیگری مانند او رودررو زندگی نمی‌کند، او با کارگران دیگری ارتباط دارد که به‌جای چهره یا صدا فقط آدرس ایمیل آن‌ها را می‌شناسد. آیا نسبت به کارگری که برده‌ی ماشین بود و امکان دسترسی به دنیای اطلاعات را نداشت، انبوه اطلاعاتی که او می‌تواند از طریق اینترنت به دست آورد به او قدرت و ظرفیت



چانه‌زنی بیشتر می‌دهد؟ نه، او قدرت بیشتری ندارد، تنها مزیتی که می‌تواند نسبت به کارگر یا کارمند زیردست داشته باشد این است که می‌تواند از آن اطلاعات برای زندگی به‌عنوان یک کارگر مستقل یا یک فرد غیر حقوق‌بگیر استفاده کند. بنابراین چند سؤالی که کارگرگرایی قدیمی از خود درباره ماهیت کار پسافوردیستی پرسید، کافی بود تا بفهمیم که سرمایه‌داری جهشی عظیم در توانایی کنترل نیروی کار داشته است؛ سوژه‌ی جدید که هنوز نامی پیدا نکرده بود مهم‌تر از همه چیز امکان اتحاد و ائتلاف فوری برای چانه‌زنی با کارفرما را نداشت، آیا او نمی‌دانست کارفرمایش کیست؟ خودش یا شخص ثالث؟ برای تصور مسیر رهایی باید از نو شروع کرد اما نقطه‌ی شروع را ثابت نگه داشت، چیزی که همه معتقد بودند منسوخ شده: معضلی بنام کار. آیا هنوز هم می‌شد تصور کرد که مسیر رهایی از کار شروع می‌شود؟ هنوز هم می‌شد انسانی که پشت کامپیوتر شخصی است را به‌عنوان یک کارگر دید یا این که کلمه‌ی «کارگر» را باید از دایره‌ی لغات حذف کرد چرا که متعلق به دورانی سپری شده یعنی فوردیسم است؟

## ایده‌ی کار در پسافوردیسم

نقطه‌ی قوت بسط نظری کارگرگرایی در مواجهه با پیچیدگی مسائل، رفتن به عمق موارد و پرهیز از ساده‌سازی و میان‌بُرن زدن است. نمونه‌ای روشن را در نحوه‌ی برخورد کارگران با مفهوم طبقه‌ی کارگر می‌توان دید. برای اکثر مبارزان سیاسی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، اصطلاح «طبقه‌ی کارگر» نوعی گفتار مقدس و یک کلمه جادویی فراگیر بود. کافی بود به طبقه‌ی کارگر رجوع شود تا فردی متعلق به «چپ» یا به جنبش کارگری به حساب آمده و کمونیست تلقی شود. اما برای کارگرگرایان، طبقه‌ی کارگر جهانی ناشناخته و به‌شدت متمایز و پیچیده یا بهتر است بگوییم نقطه‌ی ورود به یک فرایند بسیار طولانی و مملو از موانع بود که در طی آن نیروی کار به نقش و قدرت خود پی برده و خود را در صحنه‌ی جامعه به‌عنوان یک قهرمان و نه زائده‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مطرح می‌کرد. همان‌طور که در یکی از بررسی‌هایم در مورد کارگرگرایی نوشتم: «کار جمعی که واحدهای گشت کارگرگرایی در تماس مستقیم با دنیای تولید کارخانه انجام می‌دادند، تلاشی برای رسیدن به سطوح مختلفی بود که نظام روابط تولید را می‌ساخت. سطوحی که سازمان‌دهی متوالی چرخه‌ی تولید،

مکانیسم‌های سلسله‌مراتبی که به‌طور خودکار تولید می‌کند، شرح تکنیک‌های تنظیم و یکپارچه‌سازی، تکامل فناوری‌ها و سیستم‌های پردازش، واکنش‌ها به رفتار خودانگیخته‌ی نیروی کار، دینامیسم موجود بین افراد در بخش‌های گوناگون، نظام‌های ارتباطی کارگران در ساعات کاری، انتقال دانش از کارگران مسن‌تر به جوان‌تر، شکل‌گیری فرهنگ تعارض، شکاف‌های داخلی در نیروی کار، استفاده از ساعات استراحت و ناهار، نظام‌های دستمزدی و کاربرد متفاوت آن‌ها، حضور اتحادیه و اشکال تبلیغات سیاسی، آگاهی از خطر و روش‌های حفاظت از سلامت جسم، رابطه با مبارزان بیرونی، کنترل زمان و رابطه با قطعه‌کاری، محیط کار و غیره را در بر می‌گرفت» فردی که کامپیوتر شخصی دارد، به‌عنوان کارگر، یعنی فردی که برای زنده ماندن محصول فکری خاصی را در ازای دریافت حقوق به اشخاص ثالث منتقل می‌کند، اگر نگوییم بیشتر باید همین پیچیدگی‌ها را داشته باشد. بیایید با ساده‌ترین چیزها شروع کنیم. برای مثال: حقوق شما به چه صورت پرداخت می‌شود؟ به شکل قدیمی دستمزد یا به شکل کارمزدی؟ ساعتی پرداخت می‌شود یا بستگی به عملکرد حرفه‌ای شما دارد؟ ساعت کاری دارید؟ پارامترهای اساسی برای تعریف کارگر، دستمزد و ساعات کار است و زندگی خصوصی، وجود شخصی، زندگی روزمره، مصرف، روابط زناشویی و سطح زندگی او به‌طور کلی یا جزئی توسط این دو پارامتر تعیین می‌شود. یک دیدگاه بسیار ماتریالیستی و خام می‌گوید ایدئولوژی مدرنیته با این نظریه مخالف و معتقد است آنچه در فرد اهمیت دارد وضعیت مادی او نیست، بلکه شخصیت اوست، شخصیت او خوش‌بین است یا بدبین، معاشرتی است یا بدخُلق، جامعه‌پذیر است یا گوشه‌گیر، متمایل به رهبری است یا مطیع، برون‌گرا است یا آرام، صریح است یا خجالتی، در کل چه «شخصیتی» دارد. اما با بررسی دقیق‌تر، خام‌ترین ماتریالیسم از سوژکتیویسم خشمگین، فردگرایی عقیم و توهم‌آمیز که در حکم ابزاری ایدئولوژیکی برای نادیده گرفتن مفهوم «کار» است، فریبندگی کمتری دارد. تصور مدرن از کار که در ایدئولوژی مدرنیته تداوم داشته این است که فعالیت‌ی انسانی از طرف اشخاص ثالث در ازای تأمین وسایل امرار معاش نیست، بلکه فعالیت‌ی است که در آن فرد شخصیت خود را بیان می‌کند و خود را بهتر می‌شناسد. این تقریباً یک برخورد عرفانی است. شنیدم که یکی

از رهبران اتحادیه‌ی کاتولیک روزی گفته بود «کار هدیه‌ای از طرف خداست»، کار به دنیای کالاها تعلق ندارد، بلکه به دنیای روان‌شناسی انسان تعلق دارد. از این ایدئولوژی ایده‌ی کار به‌مثابه «هدیه‌ی» فرد به جامعه، کار رایگان یا کار با دستمزد اندک توجیه شده و نتیجه گرفته می‌شود. اصل مارکسیستی که کار را زمین اولیه‌ی تعارض اجتماعی و همکاری بین افراد، هم عرصه‌ی درگیری و هم همبستگی می‌داند، کاملاً حذف می‌شود.

### یقه‌سفید و کارگر فکری

فردی که کامپیوتر شخصی دارد را چه بنامیم؟ ما نامی را که ایدئولوژی غالب به او داده بود یعنی کارگر فکری پذیرفتیم و برایمان مفید به نظر می‌رسید چرا که در آن کلمه‌ی «کارگر» وجود داشت و بنابراین هیچ‌کس نمی‌توانست منکر این شود که او فردی بود که جوهرش را کار تعریف می‌کرد. شروع به فکر کردن در مورد این تعریف کردیم. آیا می‌تواند شبیه یقه‌سفیدِ فوردیسم باشد؟ منبع تحلیلی که می‌توانستیم روی آن مانور دهیم، بررسی‌هایی بود که در مورد تکنسین‌های تولید در اولین شماره‌های «طبقه‌ی کارگر» منتشر و بعداً در تئوری و عمل کارگرگرایی ثبت شده بود. هرچه فناوری پیچیده‌تر می‌شد، ماشین‌ها پیچیده‌تر شده و اهمیت نیروی کار ماهر فنی بیشتر می‌شد. سرمایه‌داری محتوای علمی بیشتری را در فرایندهای تولید گنجانده است، تولید انبوه صنعتی توسط آزمایشگاه‌های تحقیقاتی دانشگاه‌ها و بخش‌های تخصصی شرکت‌ها پشتیبانی می‌شود. می‌توان تکنسین‌ها را به‌عنوان طبقه‌ای جدید معرفی کرد که می‌توانست پیشرفتی مشابه طبقه‌ی کارگر داشته باشد. پیش از این در تاریخ جنبش کارگری، در جریان جنبش‌های انقلابی شوراهای کارگران در پایان جنگ جهانی اول، کارگران فکری نقش مثبتی ایفا کرده و مورد توجه کمونیسم اولیه قرار گرفته بودند به‌طوری‌که آن‌ها را جزء اساسی طبقه‌ی انقلابی می‌دانستند. تصادفی نیست که کارگرگرایی در جریان شورش‌های دانشجویی ۱۹۶۸ در دانشکده‌های علوم بیشتر از علوم انسانی رواج داشت. اما نمی‌توان فردی را که کامپیوتر شخصی دارد به‌عنوان یک یقه‌سفید تعریف کرد، زیرا دنیای کار فقط از کار زیردست، از کار مزدی تشکیل نمی‌شود، بلکه شامل انبوهی از کارگران مستقلی است که حتی اگر فقط یک مشتری داشته باشند خدمات

خود را در خانه یا در فضاهای کاری یا در یک کافه‌ی استارباکس ارائه می‌کنند در حالی که یقه سفید در فضاهای مشترکی با کارگران بود، ساعات کاری مشابهی داشت و روزانه با مشکلات تولید در تماس بود. ما با یک تغییر انسان‌شناختی و نه فقط یک تغییر جامعه‌شناختی مواجه بودیم. اگر مجبور بودیم دوباره در قالب جامعه‌شناختی فکر کنیم، باید می‌گفتیم که تقسیم روشن بین طبقات که نظام فوردیستی تعیین کرده بود، دیگر در جامعه‌ی اطلاعاتی قابل تشخیص نیست و بنابراین پارامترهای ما باید تغییر می‌کرد. در عوض نقطه‌ی شروع ثابت باقی ماند، یعنی باور به این‌که فناوری تأثیر بسیار قوی بر زندگی و ذهنیت سوژه‌ای دارد که از آن برای حضور در دنیا، کار کردن، کسب درآمد و برقراری ارتباط استفاده می‌کند. علاقه و تحلیل ما باید روی فیگور کارگر فکری و ویژگی‌های ذاتی انبوه خلق متمرکز می‌شد که طبقه‌ی میانه‌ی جدیدی را تشکیل می‌داد؛ یک مجموعه‌ی اجتماعی که دیگر نه ارزش‌های بورژوازی قدیمی و نه ظرفیت بهره‌کشی از کار دیگران را نداشت چرا که هنوز نمی‌فهمید چگونه خویشتن را استثمار نکند. اکنون استخراج ارزش اضافی به‌طور فزاینده از حوزه‌ی تولیدی به حوزه‌ی مالی انتقال می‌یافت. با تحلیل دینامیسم مالی؛ نابرابری‌های درآمدی عظیمی که به‌طور فزاینده‌ای در جوامع سرمایه‌داری انباشته می‌شد و فقر پیشرونده‌ی طبقه‌ی میانی، بهتر از تولید انبوه توضیح داده می‌شد. در این زمینه نیز کارگرگرایی توانست برتری خود را نشان دهد چرا که در میان عناصر جنبش‌های اعتراضی دهه‌ی ۱۹۷۰ منحصر به فرد بود و با مشکلات سیاست پولی و جریان‌های مالی بزرگ بین‌المللی به‌ویژه با کارهای انجام شده توسط تحریریه‌ی نشریه‌ی «اول ماه مه» مواجه شده و آشنایی داشت.

## مورد ایتالیایی

در نهایت شاید دلیل تعیین‌کننده‌ای که چرا کارگرگرایی به‌راحتی ماهیت پسافوردیسم را درک کرد، خاستگاه ایتالیایی آن بود. از بین همه‌ی دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته، ایتالیا کشوری بود که به رادیکال‌ترین شکل ممکن تجزیه‌ی کارخانه‌ی بزرگ [صنعت بزرگ‌مقیاس] را انجام داد. ایتالیا در به‌اصطلاح «تمرکززدایی مولد» و در تجزیه‌ی شرکت‌ها به بسیاری از شرکت‌های کوچک و خرد صنعتگر پیشرو

بود. در طی یک دهه از سال ۱۹۸۰-۹۰، ایتالیا به کشور «نواحی صنعتی» تبدیل شد، مناطقی که در تولیدات ویژه و مهم‌تر از همه با ارزش افزوده‌ی پایین مانند منسوجات، پوشاک، چرم، کفش و لوازم منزل تخصص داشته و ویژگی‌اش حضور شرکت‌های کوچک و متوسط است. نظام تمرکززدایی مولد دو مزیت نسبت به کارخانه‌ی فوردیستی دارد: هزینه‌های تولید و خطر تعارضات صنعتی را کاهش می‌دهد. بخشی از کار اغلب به همان کارگرانی که به عرضه‌کننده تبدیل شده‌اند، برون‌سپاری شده و تعداد کارمندان، صورت‌حساب دستمزد و تأثیر مبارزات اتحادیه‌ای کاهش می‌یابد. ما در نیمه‌ی راه فوردیسم و پسافوردیسم یا به عبارت دیگر درون یک پسافوردیسم «از بالا» هستیم. این نظام همچنین امکان تشکیل شرکت‌های بزرگ چند ملیتی مانند Benetton و Luxottica را فراهم می‌کند. نواحی صنعتی به‌ویژه در مناطقی که کنترل اجتماعی قوی دارند مانند استان‌های ونتوی کاتولیک و امیلیارومانیای کمونیست هم گسترش یافته است. حزب کمونیست ایتالیا از ایدئولوژی تمرکززدایی مولد به‌عنوان یک «سرمایه‌داری با چهره انسانی» پایدار حمایت می‌کند، چرا که عاری از تضاد تلقی شده و به نظر می‌رسد هدف اصلی، جامعه‌ی مدنی و برقراری صلح اجتماعی پس از یک دهه درگیری‌های شدید و ناآرامی‌های طبقاتی است. روشنفکران برخاسته از تجربه‌ی کارگرگری بلفاصله این دگرگونی را درک کردند و با جنبش‌های اعتراضی سال ۱۹۷۷، مضامینی چون سوژه شدن، محیط زیست، امتناع از کار منظم، منضبط و نظام‌مند را به شکلی برجسته و رادیکال مطرح کردند، نوعی پسافوردیسم «از پایین» و میل به رهایی که از مخالفت با خود جایگاه طبقه‌ی کارگر هراسی ندارد. از زمان اولین تجدید ساختار عمده‌ی شرکت‌های خودسازي (Innocenti di Milano ۱۹۷۴-۱۹۷۵) با استفاده‌ی گسترده از اخراج کارگران، کارگرگرایان این تحولات را از نزدیک دنبال کردند، تحلیل تمرکززدایی مولد یکی از موضوعات اصلی نشریاتی مانند «اول ماه مه» و گروه‌های تحقیقاتی دانشگاهی، به‌ویژه در دانشکده‌ی معماری میلان است که در آن آلبرتو مانیگی تدریس می‌کند. اما آن‌ها تنها نیستند، در واقع آزمایشگاه‌های دانشگاهی بسیاری در استان‌های ونتو، امیلیا رومانیا، توسکانی و در جنوب کشور وجود دارد که دگردیسی مدل فوردیستی را با علاقه دنبال می‌کنند. تفاوت در تحلیل گروه‌هایی که میراث کارگرگری را حفظ کرده‌اند با بقیه در این است که تمرکززدایی مولد به‌عنوان

حمله‌ای به اتحاد طبقه‌ی کارگر و قسمی انتقام سرمایه‌داری از شکست‌های «پاییز داغ» درک می‌شود، در حالی که گروه‌های پژوهشی دیگر در تمرکززدایی مولد تنها مرز جدیدی از سرمایه‌داری را می‌بینند که پیامدهای مثبت بسیاری دارد. این دورانی است که در آن آنتونیو نگری جنبش اتونومیستی را اشاعه و ظهور «کارگر اجتماعی» را تئوریزه می‌کند. در نتیجه می‌توان گفت که این تغییری در دوران و فوری است. به نظر می‌رسد جنبش ۷۷ نگاهی اجمالی به خروجی آزادی‌خواهانه‌ی پسافوردیسم داشت اما این لحظه‌ای بیش نبود، سال بعد اقدامات گروه‌های معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه با ربایش آلدو مورو (مارس ۱۹۷۸) به اوج رسید. سال بعد در ۷ آوریل ۱۹۷۹، موج دستگیری‌ها آغاز شده و «قدرت کارگری» منحل شد. دیگر هیچ «جاده‌ی آزادی‌خواهانه‌ای به سوی پسافوردیسم» وجود نداشت، تغییر پارادایم سرمایه فقط و منحصرأ نشانی از انتقام طبقاتی با خود به همراه داشت.

### کارگرگرایی و نسل‌های جدید دهه‌ی ۱۹۹۰

برای یک دهه موش کور کارگرگرایی از کندن دست کشید. در واقع «دوران طلایی» کارگرگرایی مدتی پیش به پایان رسیده بود. برای ترونتی، آזור روزا، ماسیمو کاجاری و دیگران پیش از سال ۱۹۶۸ با ورود آنها به PCI [حزب کمونیست ایتالیا] و برای نگری و سایر رفقا احتمالاً با انحلال «قدرت کارگری» پایان یافته بود.<sup>۲</sup> هرگز درباره‌ی دوره‌بندی تاریخی کارگرگرایی بحثی نشده است، در مورد تاریخ تولد آن تردیدی نیست اما درباره‌ی تاریخ مرگ آن توافقی وجود ندارد، همچنین باید توجه داشت که یک نظریه‌ی سیاسی که روش‌شناسی شناختی هم دارد، هرگز نمی‌میرد تا زمانی که کسی وجود داشته باشد که ابزارهای تحلیلی و پیامدهای عملی آن را قابل استفاده بداند. بنابراین ما می‌توانیم به خوبی از یک «پساکارگرگرایی» به معنای تجدید

<sup>۲</sup> “The Italian operaismo of the ۱۹۶۰s starts with the birth of Quaderni rossi and stops with the death of Classe operaia. End of story.” Mario Tronti, “Our Operaismo,” trans. Eleanor Chiari, *New Left Review* ۷۳ (January-February ۲۰۱۲), ۱۱۹.

علاقه به پارادایم‌های آن در میان نسل جدیدی از مبارزان و محققانی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ متولد شده و در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰، بیست ساله بودند صحبت کنیم. نشریه‌ی «اول ماه مه» بی‌تردید یک ابتکار فرهنگی بود که صریحاً به کارگرگرایی اشاره می‌کرد و انتشار آن بعد از ۲۹ شماره در پاییز ۱۹۸۸ متوقف شد. اما دقیقاً در سالیان اخیر که چزاره برمانی و برونو کارتوزیو سرپرستی آن را بر عهده گرفتند، برخی از جوانان تلاش کردند تا هیئت تحریریه را سرو سامانی داده و بعدها در نقد پساوردیسم و تلاش برای سازماندهی بی‌ثبات کاران و کار شناختی درون مراکز اجتماعی نقش ایفا کردند.<sup>۳</sup> دیگری نیز با سر درون مقولاتی چون فناوری اطلاعات و فرهنگ دیجیتال رفته بودند و به ایجاد منطقه‌ی ایتالیایی جنبش سایبرپانک و جنبش هرکها کمک کردند. مرجع اولیه‌ای چون کتاب‌فروشی **Calusca** متعلق به پریمو مورونی در میلان هم موتور محرک توزیع نشریه‌ی «اول ماه مه» بود. رافا والوولا شلیسی و اِرمانو گوما گوارنری<sup>۴</sup> از بنیانگذاران مجله «Decode» و سپس انتشارات **Shake** بودند که نقش اساسی در انتشار کتاب «تمدن کامپیوتر» و فرهنگ دیجیتال داشته‌اند. آن‌ها به همراه رُزی فیکوچلی، پائولا متزا و مارکو فیلوپات (که بعداً انتشارات خود را تأسیس کرد) متعلق به نسل‌های جدیدی هستند که به شدت تحت تأثیر کارگرگرایی قرار دارند و راه‌های سیاسی بدیعی را در پیش گرفته‌اند. برخی دیگر بنیان‌گذاران کارگرگرایی را به‌عنوان معلم و استاد تجربه کرده و آن‌را مغتنم دانسته‌اند مانند دوی ساکتو شاگرد فروچو گامبینو، یا امیلیانا آرمانو شاگرد رومانو آلکواتی، که امروزه از فعال‌ترین محققان در کنفرانس‌های بین‌المللی در مورد مسائل بی‌ثبات کاری هستند. این نسل جدید که در دوران پساوردیسم به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، از نشریه‌ی «**Altreragioni**» برای رشد نظری و تولید مقالات و تأملات خود استفاده می‌کند. نشریه‌ای که در سال ۱۹۹۱ در فضای تنش سیاسی ایجاد شده توسط جنگ خلیج [فارس]، به ابتکار برخی از اولین همکاران نشریاتی مانند «طبقه‌ی کارگر»، «**Quaderni piacentini**» و نیز

<sup>۳</sup> Cesare Bermanni et al., *La rivista "Primo Maggio."* ۱۹۷۳-۱۹۸۹ (Roma: Derive & Approdi, ۲۰۱۰)

<sup>۴</sup> See his contribution to number ۲۲ of *Primo Maggio*, autumn ۱۹۸۴

موسسه‌ی Ernesto de Martino متولد شد. میکلّه رانکتتی، یکی از مهم‌ترین روشنفکران ایتالیایی پس از جنگ، مورخ، مقاله‌نویس، مدیر تحریریه، نقاش، شاعر، موسیقی‌دان، فرانکو فورتینی، شاعر، نویسنده، منتقد ادبی، که از قبل به نشریه‌ی «دفترهای سرخ» نزدیک بود، ادواردا مازی، سنت‌شناس، کتابدار، مقاله‌نویس، همکار «Quaderni piacentini» به‌همراه سرژیو بولونیا، فروچچو گامبینو، پیر پائولو پوججو، لاپو برتی، گیدو دِ مازی، چزاره پرمانی، برونو کارتوزیو، پریمو مورونی، جووانا پروکاجی (همه اسامی همکار نشریه‌ی «اول ماه مه») و دیگران ابتکار بررسی نشریه‌ی «Altreragioni» را آغاز کردند و جوانان نسل جدید که تحت تأثیر کارگرگرایی قرار گرفته بودند بلافاصله به آن نزدیک شدند. یکی از این افراد آندره‌آ فوماگاللی است که در سال‌های بعد به همراه همزی خود کریستینا مورینی، به مرجع نظری و سیاسی جنبش‌های بی‌ثبات کار و «کار شناختی» تبدیل می‌شود. بعد از چند شماره‌ی اول، نشریه توسط فروچچو گامبینو و جووانا پروکاجی اداره می‌شود در حالی که سرژیو بولونیا، پریمو مورونی، لاپو برتی، کریستین ماراتزی، پیر پائولو پوججو، ماوی دِفیلیپی، مارکو کاباسی و دیگران به ابتکار دیگری که اهمیت خاصی در جمع‌آوری میراث کارگرگرایی داشته یعنی «دانشگاه آزاد میلان و قلمرو داخلی آن (Lumhi)» جان می‌بخشند. دو محور اصلی فعالیت فرهنگی این دانشگاه نبرد با تجدیدنظرطلبی تاریخی و تعریف سوژه‌های اجتماعی پساوردیسم است. از فعالیت‌های مهم این مرکز کتابی بوده که توسط انتشارات Shake-Feltrinelli منتشر شده و نقطه‌ی عطفی در تحلیل طبقاتی پساکارگرگرایی است: «خوداشتغالی نسل دوم، سناریوهای پساوردیستی در ایتالیا» عنوان اثری است که با همکاری سرژیو بولونیا و آندره‌آ فوماگاللی در سال ۱۹۹۷ منتشر شد.<sup>۵</sup> نسل قدیم و جدید در این کتاب زمینه‌ی مشترک گفتگو و تولید تحلیلی پیدا کرده‌اند.

ترها و تحقیقات برخی از مبارزان سابق گروه‌های کارگرا در مورد وضعیت انسان مدرن در پساوردیسم و در اقتصاد بدهی نیز در سطح بین‌المللی مورد استقبال گسترده‌ای قرار گرفته است. برای مثال مائوریتزیو لاتزاراتو فارغ‌التحصیل پادوآ و

<sup>۵</sup> The volume was jointly published by Shake-Feltrinelli in ۱۹۹۷ in Milan



دانشجوی آنتونیو نگری، فروچو گامبینو، فراری براوو و سر جیو بولونیا بود. نسل جدید با شروع از شهادت قهرمانان اصلی با تاریخ کارگرگرایی آشنا شد. نه تنها در ایتالیا بلکه در خارج از کشور نیز با تأمل در تاریخ کارگرگرایی، می‌خواهند از آن بهره‌ای ببرند، «توفان بهشت» اثر استیو رایت از این دست است.<sup>۶</sup> امروزه منبع اصلی اسناد کارگرگرایی مجموعه‌ی «Biblioteca dell'operaismo» از انتشارات DeriveApprodi در رم است که توسط یکی از همراهان گروه «قدرت کارگری» یعنی سر جیو بیانکی تأسیس شده است. یک مطالعه‌ی موردی در مورد دگردیسی جامعه‌ی صنعتی فوردیستی به یک جامعه‌ی ثالث پیشرفته در ناحیه‌ای از میلان در مستندی از سابینا بولونیا با نام «Oltre il ponte. Storie di lavoro» تحلیل و بررسی شده است.

## نقش کتاب‌فروشی Calusca در میلان

در این‌جا لازم است به نقش بسیار مهم پریمو مورونی و کتاب‌فروشی وی یعنی Calusca در ایجاد پلی بین فرهنگ کارگرگرایی و نسل‌های جدید بپردازیم.<sup>۷</sup> در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، عملکرد کتاب‌فروشی را نمی‌توان با پارامترهای سنتی نهادهای فرهنگی طبقه‌بندی کرد. کتاب‌فروشی محل ملاقات، همگرایی و گفت‌وگو بین متنوع‌ترین گرایش‌های سیاسی از جمله آنارشیست‌ها، موقعیت‌گرایان و سایر انترناسیونالیست‌ها اما با همدلی مشخص با جریان کارگرگرایی بود. می‌دانیم این سنت‌ها و گرایش‌ها به‌شدت با یکدیگر متفاوت یا حتی متضاد هستند، اما در مکانی فوق‌العاده و در روزهایی سخت به استقبال یکدیگر رفته و پناهگاهی یافتند چرا که صاحب آن، پریمو مورونی، شخصیتی استثنایی بود، مردی که علی‌رغم نداشتن

<sup>۶</sup> Steve Wright, *Storming Heaven: Class composition and struggle in Italian Autonomist Marxism* (London: Pluto Press, ۲۰۰۲)

<sup>۷</sup> Calusca نام کوچهای در منطقه‌ی Ticinese میلان است و به میدان Sant'Eustorgio راه پیدا می‌کند. نام کتاب‌فروشی اقتباسی از بیان لهجه‌ای *ca' lusc* (خانه‌های سایه‌دار، فاحشه فاحشه‌خانه‌ها) است. پریمو مورونی در سال ۱۹۹۸ بر اثر سرطان درگذشت. مشخصاتی از او در AA.VV., *Dizionario Biografico degli Italiani*, Istituto Enciclopedia Treccani, Rome, ۲۰۱۲, Vol ۷۷ منتشر شده است.

تحصیلات دانشگاهی، فرهنگ عالی و حتی حساس به نوآوری فرهنگی داشت. رقصنده‌ی سابق تئاتر وارپتا،<sup>۸</sup> فروشنده‌ی سابق کتاب، پسر رستوران‌داری اهل استان توسکانی که به میلان مهاجرت کرده بود و در محلات مردمی و دنیایی کوچک بزرگ شد که راه‌ها و علائم افتخاری بسیار متفاوتی با مافیا داشت، جایی که شاید از ثروتمندان می‌دزدیدند تا به فقرا بدهند. آخرین نفر از دودمان «mala»<sup>۹</sup> بود که در آغاز قرن بیستم در مناطق Ticinese سکنی گزید و در «case di ringhiera» با پرولتاریای صنعتی و صنایع سنتی تحت تاثیر شدید سوسیالیسم زندگی کرد.<sup>۱۰</sup> جایی که دزد، سارق مسلح، شرخر، روسپی مستقل، جاعل حرفه‌ای، چاپگر، کارگر الکترومکانیک، مسگر و نجار در کنار یکدیگر زندگی کرده و ملغمه‌ای را تشکیل می‌دادند که در برابر ذهنیت جامعه‌ی بورژوازی بسیار مقاوم بود. آنها اجزای یک فرهنگ واحد پرولتری بودند که از موقعیت ویژه‌ی خود دفاع می‌کردند و در بین‌شان اصل فعالیت‌های فراقانونی و مخالفت با مالکیت پذیرفته شده بود. از افسانه‌ها و اسطوره‌های سراسر جهان مجموعه‌ای از ترانه‌ها پدید آمد که به‌ویژه در میان جنبش‌های اعتراضی فراقانونی بر سر زبان‌ها افتاد. پریمو مورونی قادر بود هم با آخرین آثار منتشر شده در دنیا و هم با روشنفکران «طبقه‌ی کارگر» ارتباط برقرار کند. او کارگرگرایی را بدیع‌ترین نظام اندیشه‌ی سیاسی می‌شناخت و همچنین جذب افکار و شیفته‌ی موقعیت‌گرایان شده بود. وقتی در سال ۱۹۷۳ پروژه‌ی «اول ماه مه» را به او معرفی

<sup>۸</sup> varietà نمایشی از هنرهای گوناگون از جمله رقص، آواز، حرکات آکروباتیک و هجوآمیز است

که ابتدا در کافه‌ها، بارها و سیرک‌ها اجرا می‌شد و بعدها مستقل و شاخه‌ای از تئاتر محسوب شد.

<sup>۹</sup> : این اصطلاحی است که معانی مختلفی دارد، در ایتالیا در کل به خرده‌جنایتکارانی که میل به تخطی از قوانین دارند و نمی‌خواهند کار کنند یا آن را بطور مداوم انجام دهند اطلاق می‌شود.

<sup>۱۰</sup> خانه‌ی نرده‌ای نوعی از سکونت‌گاه است که بالکنی یکسان دارد و امکان حضور همزمان چندین آپارتمان را در هر طبقه‌ی یک ساختمان فراهم می‌کند. این بالکن در تمام طول ساختمان قرار دارد و معمولاً یک راه دسترسی مشترک به واحدهای مختلف است. خانه‌ها معمولاً بیش از سه طبقه ندارند و در قرن نوزدهم در شهرهای شمالی ایتالیا به‌ویژه در میلان و تورین گسترش یافته بود. در سال‌های مهاجرت داخلی پس از رونق اقتصادی، در اکثر موارد محل سکونت کارگران مهاجر تازه وارد به کلان‌شهرهای شمالی بود.

کردیم او بلافاصله به غنای ایده‌ها و دقت علمی‌اش پی برد و سردبیر و توزیع‌کننده‌ی نشریه شد. هنگامی که پس از ۱۹۷۲/۱۹۷۱ اولین اقدامات چریکی شهری آغاز شد و بریگادهای سرخ و سایر گروه‌های مسلح ظاهر شدند، پریمو مورونی از نگهداری و انتشار نشریات و نوشته‌های خود در کتاب‌فروشی‌ها ابایی نداشت. زمانی که زندان‌ها پر از رفقای بود که در گروه‌های فراپارلمانی می‌جنگیدند، کتابفروشی مورونی به مرجعی برای ارسال مطالب خواندنی به زندان‌ها تبدیل شد. نشریه‌ی «اول ماه مه» به‌طور گسترده در زندان‌ها توزیع می‌شد (حدود ۵۰۰ نسخه در هر شماره به درخواست زندانیان به زندان‌ها ارسال می‌شد). این فعالیت‌ها طبیعتاً باعث شد که بازرسان و پلیس، «اول ماه مه» را نشریه‌ای نزدیک به تروریسم بدانند و تنها به لطف مواضع قاطع برخی از اعضای تحریریه از جمله نسبت به اتهامات مطرح شده علیه آنتونیو نگری، شناسایی نشریه‌ی ما در ارتباط با گروه‌های اتونومیست یا مسلح میسر نشد. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، تمام جوانان ضدفرهنگ نسل جدید که وارد عصر دیجیتال می‌شدند، به Calusca اشاره می‌کردند که به مرکزی امدادی برای مبارزان قدیمی که سال‌های زیادی را در زندان سپری کرده بودند، تبدیل شده بود. این کمک‌ها به‌ویژه به آن‌هایی می‌شد که هیچ حمایتی نداشتند و خانه، خانواده، شغل و سازمان‌هایی که عضو بودند را از دست داده بودند. اغلب این افراد مبارزانی با خاستگاه پرولتری بودند که بعد از سال‌ها از زندان‌های فوق امنیتی در سرتاسر ایتالیا آزاد می‌شدند بدون این‌که بدانند برای کمک به کجا باید مراجعه کنند. در مواردی این زندانیان پس از آزادی، از این کتاب‌فروشی مبلغی برای تهیه‌ی بلیت قطار قرض می‌کردند تا بر سر آرامگاه والدینشان در جنوب که در طی دوران زندان، فوت کرده بودند، حاضر شوند. آنها در پریمو مورونی روح یک همبستگی پرولتاریایی را می‌یافتند. بنابراین کتاب‌فروشی او بازماندگان فرهنگ کارگرایی، جوانان مراکز اجتماعی و جنبش‌های سایبرپانک، کهنه‌سربازان مبارزات مسلحانه و همچنین افراد بسیاری با احساسات اصیل دموکراتیک، اساتید دانشگاه، پروفیسورها و معلمان را گرد هم آورد. این کتاب‌فروشی نوعی «منطقه‌ی آزاد» بود که در آن افراد و فضاهای بسیار متفاوتی که هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشتند یکدیگر را ملاقات می‌کردند و برای یکدیگر احترام قائل بودند. پریمو مورونی داستان‌سرای بزرگی

بود، زیاد نمی‌نوشت اما مصاحبه و شهادت‌های زیادی در دادگاه‌ها داشت. بدون پرمیو مورونی، کارگرگرایی هرگز به نسل‌های جوان عصر دیجیتال نمی‌رسید.

## پساکارگرگرایی و اتحادیه‌ی خویش‌فرمایان

ویژگی خاص تفکر کارگرگرایی، پابندی دقیق آن به واقعیت، رابطه‌ی دائمی آن با کنش و با کنش مبارزاتی است. نوشته‌های سنت کارگرگرایی صرفاً برای خواندن یا تبلیغ صرف و دقت علمی آن‌ها برای ارزیابی آکادمیک نیست بلکه پیامش کاملاً سیاسی است، باید کنش، قدرت بسیج، تعارض و تقابل ایجاد کرد. تحلیل نباید تحلیل محض باشد حتی اگر در پیچیده‌ترین مرحله‌ی تحلیل باقی بماند، معنایی نخواهد داشت. تحلیل همچنین می‌تواند جزئی و ناکافی باشد، اما باید بسیج کند، باید وجدان‌ها را بیدار کند، باید پویایی ذهنی را به حرکت درآورد و مردم را به حمایت و دفاع از حقوق و حیثیت خویش در محل کار و در روابط کاری سوق دهد. تحلیل‌های موجود در جلد دوم کتاب «خوداشتغالی نسل دوم» نیز به دلایلی مورد انتقاد شدید جامعه‌شناسی آکادمیک قرار گرفت. اما آن صفحات مخاطبان خود را از میان کسانی که به تنهایی شروع به تشکیل یک نمایندگی اتحادیه‌ای از خویش‌فرمایان کرده بودند، پیدا کرد و همینطور هم باید می‌شد. اگر نقد آکادمیک، تحلیل‌های ما از خوداشتغالی را با تحقیر «غیر قابل استفاده» می‌داند، برای ما اهمیتی ندارد، ما آن را تصدیق می‌کنیم، اما نکته‌ی مهم این است که تحلیل‌های ما توسط کسانی که با خویش‌فرمایی زندگی می‌کنند و بقایشان وابسته به آن است، درک، جذب و به اشتراک گذاشته شود. این افراد توانسته‌اند از تحلیل‌های ما استفاده کنند و نقد آکادمیک را مردود می‌دانند. در پایان دهه‌ی ۱۹۹۰ در ایالات متحده و در آغاز هزاره‌ی جدید در ایتالیا، دو کشوری که از نظر تاریخی در دو سوی اقیانوس اطلس همیشه از داشتن دولت رفاه و قانون کار محروم بوده‌اند، انجمن‌هایی برای دفاع از مستقل‌کاران و کارگران فری‌لنس، ایجاد شد چرا که آن‌ها را قبلاً نوعی «شرکت» محسوب می‌کردند. از آنجایی که این فیگورهای حرفه‌ای که با ظهور فناوری اطلاعات رشد انفجاری داشتند، از نظر اجتماعی به لایه‌های پایینی طبقه‌ی میانی تعلق دارند، شناسایی کردن خود با دنیای تجارت و نه با دنیای کارگران،

میراث سنگین فرهنگ بورژوازی آن‌ها بود. سازماندهی اتحادیه‌هایی برای مستقل‌کاران هرگز مورد توجه نبوده چرا که آن‌ها را سوژه‌هایی متعلق به دنیای کار نمی‌دانند. در دو سال گذشته در ایتالیا، اتحادیه‌ی کارگری **CGIL**، از ترس این‌که نمایندگی این گروه‌های اجتماعی که شروع به خودسازماندهی کرده‌اند، از کنترل خارج شود، شروع به ایجاد کارگروه‌هایی ویژه‌ی افراد متخصص حرفه‌ای و خوداشتغال کرده است. بنابراین، پساکارگرایی توانسته این دگرگونی دنیای کار را درک کند و فکری جمعی به خویش‌فرمایان بدهد تا آن‌ها را از هویت خود به عنوان کارگر آگاه کرده و بیهودگی در نظر گرفتن یک نفر به‌عنوان یک شرکت (کسب‌وکار یک مرد/ یک زن) را نشان داد. شرکت همیشه یک سازمان پیچیده‌ی همکاری بین چندین نفر با نقش‌های مختلف برای ایجاد سود در ازای پرداخت دستمزد است. مطالبات اصلی خویش‌فرمایان چیست؟ اولاً، به رسمیت شناختن حق آنها به عنوان شهروند برای کمک‌های عمومی در صورت بیماری، داشتن مزایای بیکاری و درمان برابر با کارکنان رسمی.<sup>۱۱</sup> فشاری که انجمن‌های مدافع حقوق خویش‌فرمایان در اروپا در پنج سال گذشته اعمال کرده‌اند، نتایجی را به دنبال داشته است، به‌ویژه اعلامیه‌ی پارلمان اروپا در ژانویه‌ی ۲۰۱۴ که تأیید می‌کند همه‌ی شهروندان صرف‌نظر از کاری که انجام می‌دهند از حقوق برابر برخوردارند.<sup>۱۲</sup> در سال‌های پایانی قرن بیستم اتحادیه‌ی کارگران فری‌لنس در ایالات متحده به لطف زنی به نام سارا هوروویتز، توانست اتحادیه‌ی فری‌لنسرها (**FU**) را ایجاد کند که امروز تقریباً ۲۵۰ هزار عضو دارد و بسیار توسعه پیدا کرده است. به لطف حمایت مالی بسیاری از بنیادهای خصوصی، **FU** یک شرکت بیمه راه‌اندازی کرده و به اعضا پوشش مالی و خدمات در صورت بیماری ارائه می‌دهد.<sup>۱۳</sup>

<sup>۱۱</sup> Un'analisi del processo di sindacalizzazione dei self employed in D. Banfi, S. Bologna, Vita de freelance. I lavoratori della conoscenza e il loro futuro, Feltrinelli, Milano, ۲۰۱۱, in particolare l'ultimo capitolo.

<sup>۱۲</sup> ۲۰۱۳/۲۱۱۱ (INI) – ۱۴.۰۱.۲۰۱۴ Texte adopté du Parlement Lecture unique

<sup>۱۳</sup> [www.freelancersunion.org](http://www.freelancersunion.org) سایت اصلی فعالیت‌های اتحادیه و انجمن‌های کارگران خویش‌فرما محسوب می‌شود.

در ایتالیا، انجمنی که تحلیل پساکارگرگرایی را اجرایی کرده، انجمن مشاوران پیشرفته‌ی سوم (Acta) است که در سال ۲۰۰۳ در میلان تأسیس شد اما متأسفانه هنوز بسیار کوچک است و حدود ۲۰۰۰ عضو دارد و به‌عنوان سازمان خواهر اتحادیه‌ی فریلنسرها شناخته می‌شود.<sup>۱۴</sup> Acta همچنین یکی از اعضای انجمن اروپایی متخصصان مستقل است که معاونت آن را برعهده دارد. اگر به تاریخ جنبش‌های کارگری مزدی بنگریم، اتحادیه‌سازی همواره با پایبندی به اندیشه‌های سوسیالیستی همراه بوده، اما امروزه به این دلیل که دیگر یک نیروی سیاسی چپ در سطح اروپا وجود ندارد، رویکرد غیرسیاسی در اتحادیه‌ی کارگران خویش‌فرما غالب است. به‌عنوان مثال در ایتالیا، جایی که قوی‌ترین حزب کمونیست در غرب وجود داشت، دیگر اثری از اندیشه‌ی اجتماعی مَلهم از مارکسیسم وجود ندارد، مگر در جنبش‌های اجتماعی که در پارلمان نماینده ندارند. حزب دموکرات که تا حدی وارث حزب کمونیست قدیمی است و در طول سال‌ها چندین بار نام خود را تغییر داده است تا ردپای ریشه‌های مارکسیستی خود را پاک کند، امروز یک فرماسیون سیاسی است که کاملاً از دکتترین نولیبرالی لابی‌های مالی حمایت می‌کند. غیرسیاسی بودن به معنای نداشتن اندیشه‌ی سیاسی نیست بلکه به معنای نداشتن همذات‌پنداری با احزاب و نمایندگی پارلمانی است.

## نتیجه‌گیری

اندیشه‌ی کارگرگرایی نشان داده است که می‌داند چگونه خود را تجدید و دگردیسی‌های بزرگ جامعه و شیوه‌های کار را تفسیر کند. اما امیدهای کارگرگرایی، ارزش‌های اخلاقی، مدنی و اجتماعی که برای آن‌ها مبارزه می‌کرد، به طرز وحشیانه‌ای توسط تفکر نولیبرالی دوران پساوردیسم و به‌ویژه توسط طبقات حاکم ایتالیا با خاستگاه کاتولیک، سوسیالیست یا لیبرال، به حاشیه رانده، سرکوب و تقریباً محو شده است. آزار و اذیت نظام‌مند مبارزان «قدرت کارگری» که گاه حتی با وسواس بیشتری نسبت به مبارزات چریکی شهری همراه بود، منجر به به‌حاشیه رفتن اندیشه‌ی

<sup>۱۴</sup> [www.actainrete.it](http://www.actainrete.it)

کارگرگرایی از صحنه‌ی فرهنگی و دانشگاهی شد، اما نتوانست کاملاً مانع آن شود به طوری که هنوز نسل‌های جدید در آن اندیشه ابزار مفیدی برای رهایی شناسایی می‌کنند. طبقات حاکم که با پشتکاری احمقانه با کارگرگرایی مبارزه کردند همان کسانی هستند که ایتالیا را از نظر اقتصادی و مدنی به وضعیت اسفبار امروزی کشاندند. بیکاری ۴۰ درصدی جوانان شاید جدی‌ترین جنبه‌ی بدبختی نسل جدید نباشد اما بی‌ثبات کاری میلیون‌ها نفر، دستمزدهای پایین، کارآموزی رایگان و همچنین فقدان حمایت، به همان اندازه و حتی جدی‌تر هستند. اگر بالاخره روزی این انبوه شهروندان تحقیر شده قدرت طغیان پیدا کنند، اندیشه‌ی کارگرگرایی و پساکارگرگرایی بار دیگر گسترش خواهد یافت و شاید باز هم عمری طولانی داشته باشد.

پیوند با منبع اصلی:

<https://www.dinamopress.it/news/operaismo-e-post-fordismo>